



Global Storybooks

globalstorybooks.net

میرچ و عقاب / Hen and Eagle

✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



میرچ و عقاب

Hen and Eagle



✎ Ann Nduku

✉ Wiehan de Jager

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi

|| 3

🗨️ / English (en) / فارسی (fa)



روزی روزگاری، مرغ و عقاب با هم دوست بودند. آنها در صلح و صفا با همه ی پرندگان دیگر زندگی می کردند. هیچکدام از آنها نمی توانست پرواز کند.

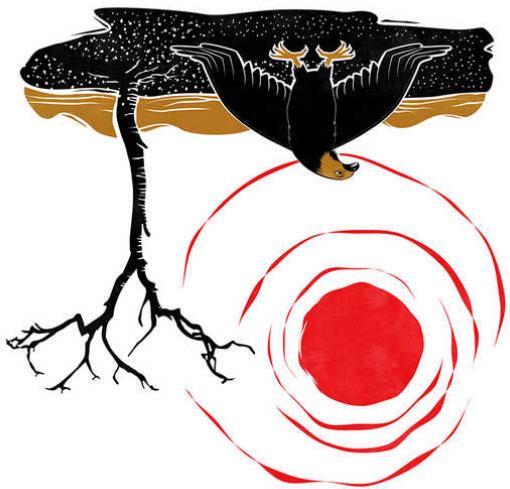
...

Once upon a time, Hen and Eagle were friends. They lived in peace with all the other birds. None of them could fly.

One day, there was famine in the land. Eagle had to walk very far to find food. She came back very tired. "There must be an easier way to travel!" said Eagle.

...

برای سفر و جود داشته باشی؟
 او خیلی خسته بازگشت. عقاب گفت: "باید راه آسانتری
 مخورم. راه بروم. جدا کنی برای من؟"
 عقاب گفت: "چشمک زنی را منم. یک روز، قحطی و خشکسالی





بعد از یک شب خواب راحت، مرغ فکر هوشمندانه ای داشت. او شروع به جمع کردن پره‌های ریخته شده از تمام دوستان پرندۀ اش کرد. سپس گفت، “بیایید تمام پرها را به هم بدوزیم روی پره‌های خودمان. شاید این کار مسافرت کردن را آسانتر کند.”

...

After a good night's sleep, Hen had a brilliant idea. She began collecting the fallen feathers from all their bird friends. "Let's sew them together on top of our own feathers," she said. "Perhaps that will make it easier to travel."

As the shadow of Eagle's wing falls on the ground, Hen warns her chicks. "Get out of the bare and dry land." And they respond: "We are not fools. We will run."

...

هر موقع سایه ی بالای پرنده ایگال بر زمین می افتد، مرغ مادر هشدار می دهد: "ما را از زمین بی آب و علف خالی و خشک دور کنید." و مرغ مادر هشدار می دهد: "ما را از زمین بی آب و علف خالی دور نشوید." و مرغ مادر پاسخ می دهد: "ما را فراموش نکنیم."



Eagle was the only one in the village with a needle, so she started sewing first. She made herself a pair of beautiful wings and flew high above Hen. Hen borrowed the needle but she soon got tired of sewing. She left the needle on the cupboard and went into the kitchen to prepare food for

...

پرنده ایگال تنها کسی بود که در روستا سوزنی داشت، بنابراین او شروع به دوختن بال‌های زیبا کرد. او سوزنی را برای دوختن یک جفت بال اول او شروع کرد. او سوزنی را برای دوختن یک جفت بال اول او شروع کرد. او سوزنی را برای دوختن یک جفت بال اول او شروع کرد. او سوزنی را برای دوختن یک جفت بال اول او شروع کرد.



her children.



وقتی عقاب روز بعد آمد، مرغ را در حلال زیرو رو کردن
ملاسه ها دید، ولی خبری از سوزن نبود. بنابراین عقاب به
سرعت پرواز کرد و یکی از جوجه ها را گرفت. و آن را با
خود برد. بعد از آن همیشه، هر موقع سرو کله ی عقاب پیدا
می شد، مرغ را در حلال زیرورو کردن ملاسه ها برای پیدا
کردن سوزن می دید.

...

When Eagle came the next day, she found
Hen scratching in the sand, but no needle.
So Eagle flew down very fast and caught
one of the chicks. She carried it away.
Forever after that, whenever Eagle
appears, she finds Hen scratching in the
sand for the needle.



وقتی که آخرین پرنده سوزن قرض گرفته را برگرداند، مرغ آنجا نبود. بنابراین بچه هدیش سوزن را گرفتند و شروع به بازی با آن کردند. وقتی که از بازی خسته شدند، سوزن را در ماسه انداختند.

...

When the last bird returned the borrowed needle, Hen was not there. So her children took the needle and started playing with it. When they got tired of the game, they left the needle in the sand.



بعد از آن بعد از ظهر، عقاب برگشت. او سوزن را برای نصب کردن پرهای افتاده در طول سفرش خواست. مرغ روی قفسه را نگاه کرد. آشپزخانه را هم نگاه کرد. در حیاط را هم نگاه کرد. ولی سوزن گم شده بود.

...

Later that afternoon, Eagle returned. She asked for the needle to fix some feathers that had loosened on her journey. Hen looked on the cupboard. She looked in the kitchen. She looked in the yard. But the needle was nowhere to be found.